



کاروان حسین علیہ السلام به کریلا رسید...

دیپلہاسی ہدایت!

این که اصولاً در ادبیات دیپلماسی تعریف «مذاکره» چیست؟ و آیا واقعا این ملاقات‌های عاشورایی با همان معنای مصطلح دیپلماتیک، مذاکره بوده است؟ آیا معنای عباراتی چون «أريد أن ألقاك» و «أريد أن أكلّمك» در مقاتل، فصل «التقاء الامام الحسين عليه السلام

بِعمر بن سعد» ما را به مفهوم «مذاکره» رهنمون می‌کند؟ آن هم مذاکره‌ای که در قاموس سیاست‌پیش «برد-برد» برداشت می‌شود؟ آیا مذاکرات (بخوانید گفتگو) در کربلا با رویکرد «برد-برد» دنبال می‌شود یا «ظلم‌ناپذیری»، «ایستادگی» و «مقاومت»؟! در کربلا دیدارها با رویکرد «موعظه و اندرز و تذکر» مشاهده می‌شود که «دعوت به حق» است و برای مستکبران فایده‌ای جز «تمام حجت» ندارد (نیز ر.ک: غم‌نامه کربلا / ترجمه اللهوف علی قتلی الطوفوف، ص: ۱۲۰) یا برای تعامل سازنده با استکبار؟! آیا حتی با عنایت به علم غیب امام و این که امام روحیات مستکبرین را می‌دانست ولی این ملاقات را انجام داد تا به همه تاریخ، شاخص‌های رفتاری مستکبرین را به عینه و تمام و کمال نشان دهد برای درس گرفتن کافی نیست؟

مثال دیگر فهم نارسای مفاهیم عاشورایی درباره حضرت حر است. حر در کربلا نماد بازگشت و فرصت توبه است. اما به راستی «حر» کی برگشت؟ و چگونه؟ قبل از واقعه یا بعد از آن؟ گذشته از آن، حر علی‌رغم تقابل اولیه با امام، تا قبل از شب عاشورا نمی‌دانست که کار به این شدت و حدت و شمشیر و نیزه می‌انجامد و بعد از فهم آن، مسیر

برخی دیگر قرآن و پرچم های عزای حسین را، دیگر حر نیستند. حر را به امامش حسین می‌شناسند چرا که زیر خیمه ولی امرش حسین است. حر عاشورای حسینی، ولایی است و رنگی از غیر حسین ندارد، دستش در دست مستکبران نیست... حر کجا؟ فتنه‌گران سال ۸۸ کجا؟ داستان کربلایی که ما شناختیم حتی «سیاهی لشکر» سپاهش هم

حساب است چه در سپاه امام حسین و چه سپاه عمر سعد، داستان آن مرد مجازات شده که سیاهی لشکر دشمن بود را باید دوباره خواند: «...»

از او پرسیدیم: «چرا چشمانت کور شده است؟» گفت: من در کربلا در روز عاشورا (در میان لشکر عمر سعد) حاضر بودم، ولی نه نیزه‌ای انداختم، و نه شمشیر زدم و نه تیری افکندم، هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد، به خانها بازگشتم... عرض کردم: «ای رسول خدا! سوگند به خدا نه شمشیر زدم و نه نیزه افکندم، و نه تیر انداختم» فرمود: «صدقت و لکن کثرت السّواد، راست می‌گویی ولی موجب افزودن سیاهی لشکر دشمنان شدی.» «غم‌نامه کربلا / ترجمه اللهوف علی قتلی الطفوف، ص: ۱۶۰) این سرنوشت «سیاهی لشکر» است امان از سران و نقش‌آفرینان آن...

سخن آخر آن که با دیدن این غبارها که گاه بر خاطر عاشوراییان - و نه عاشورا - می‌نشیند و می‌نشانند و به هر بهانه رفتارهایی سیخ را با معارفی رفیع توجیه می‌کنند بیش از پیش ضرورت اثری برای نمایش این تعارضات و توجیهات احساس می‌شود؛ هنگامی که عمل انسان با باورها و ارزش‌های وی سازگاری نداشته باشد، آرامش ذهنی خود را از دست می‌دهد، برای آرام‌سازی خود دست به دلیل‌تراشی می‌زند و بهانه‌های فراوانی پیدا می‌کند. امید که در تحلیل رفتارهای مان با خط‌کش و معیار عاشورا از افراط و تفریط به دور باشیم. بیاییم به امام حسین‌مان بیش از این جفا نکنیم... داستان کربلا به قدر کافی غریب است...

بوی فتنه
می آید...

حال و هوای این روزهای شهر مرا یاد حدود ۱۵ سال پیش انداخت. مردم حیرت‌زده از شروع ترورهایی تازه در کشور بودند و انگشت اتهام به سمت نیروهای مذهبی. طرحی امریکایی - صهیونیستی که نوچه‌های داخلی آن را پیاده می‌کردند، سعی در ایجاد تقابل میان مردم با جریان مومن و نظام داشت. رییس جمهور وقت نیز به این تنش‌ها دامن می‌زد و وزرا و مشاورانش صحنه‌گردان بودند. سلب آرامش فکری از مردم طی دو سال سرانجام به فتنه‌ای انجامید که اگر نبود حضور مردم و راهبری امام خامنه‌ای تبعات دهشتناکی در پی داشت. در این سال‌ها چیزی که بیشتر از اغتشاشات خیابانی ملت را آزار می‌داد اغتشاشات ذهنی مردم در پی ایجاد نا امنی در کشور بود.

چند روزی است وقایع، سخت شبیه به سال‌های ابتدایی دوران دوم خرداد شده است. باز دشمن سعی دارد تا با اغتشاش فکری مردم را به مقابله با جریان مومن و انقلابی بکشانند. در این میان عناصر داخلی همچون روزنامه‌ها و سایت‌های وابسته به این خط فکری سعی در هیزم ریختن به این آتش کرده‌اند. اسیدپاشی پنهان‌ای شده تا دوباره به کف خیابان‌ها بریزند و در این میان رئیس جمهور با حرف‌هایی دود پهلوی آتش را شعله‌ورتر می‌کند. حرف‌هایی از این جنس که «مبادا فردا که نخواهد بود، تحت لوای شعار زیبای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ما ناامن، آغاز شود».

در این میان جریان انقلابی باید هوشمندانه‌تر از همیشه عمل نماید تا بار دیگر بتواند از این گردنه سهمگین عبور نماید و این فتنه‌گران بدانند که نمی‌توانند با اغتشاش فکری و بر هم زدن آرامش مردم راه به جایی برند و باز هم مانند همیشه نصرت الهی با حق است.

جز حسین راهی نیست!

گزیده‌ای از سخنان حجت‌الاسلام پناهیان در شب اول محرم



امام حسین علیه السلام عاشورا را به عنوان یک حماسه‌ی شیعی برگزار نکرد. نباید پذیرفت که عزاداری مختص شیعیان است. این دست استکبار است که نقاط ضعف جامعه‌ی اسلامی را پیدا کرده‌اند و آن را برجسته می‌کنند. باید عزاداری امام حسین علیه‌السلام را توسعه داد. در یک فضای توأم با اخوت اسلامی باید برای امام علیه‌السلام عزاداری کرد. برای مثال می‌بینیم که شافعی - فقیه یکی از مذاهب اهل سنت - کسی بود که خیلی پرشکوه‌تر از ما برای امام گریه می‌کرد.

نگاهی برون دینی به عزاداری

حالا اگر بخواهیم برون دینی نگاه کنیم و از نظر ریشه‌های مختلف علمی مانند علوم سیاسی و روان شناسی و علوم تربیتی بخواهیم این عزاداری‌ها را بررسی کنیم به یک جمله از امام اشاره می‌کنیم: اگر بُعد سیاسی این ها [عزاداری‌ها] را این‌ها [روشنفکران غرب‌زده] بفهمند، همان غرب‌زده‌ها هم مجلس به پا می‌کنند و عزاداری به پا می‌کنند، چنان چه ملت را بخواهند و کشور خودشان را بخواهند. یعنی امام، عزاداری را یک مسئله‌ای می‌دانند که به سیاست کمک می‌کند.

به بعد معنوی و اخلاقی می‌رسیم. گاهی اوقات کارآیی این دهه می‌تواند در رشد معنوی شما بیش‌تر از ماه رمضان باشد؟ این کلام آقای قاضی است که «اگر کسی بخواهد به مقام توحید برسد إلا و لابد راهی جز سیدالشهدا أباعبدالله الحسین ندارد». اصلاً احدی جز از طریق امام علیه‌السلام به جایی نرسیده است. با این نگاه به مجلس امام علیه‌السلام نگاه کنیم نه با این نگاه که لطف کنیم و برویم برای امام گریه کنیم و به اصطلاح بخواهیم به امام کمک

آیت‌الله مهدوی کنی، مظلوم الگو

می‌خواهم یک نکته‌ی دیگری را به تفصیل بیان کنم و آن هم در مورد شخصیت حضرت آیت الله مهدوی کنی است. جریان کمیته‌ها نشان داد که قدرت مدیریت در هیچ یک از افراد هسته‌ی شورای انقلاب به جز ایشان نبود، آن هم مدیریت موفق. من معتقدم که خداوند به امام چیزهایی برای انقلاب داد که یکی از این‌ها شخصیت ایشان

است. امام در مورد ایشان می‌فرمایند که فتاوای ایشان به فتاوای ما نزدیک است. امام تولیت مدرسه‌ی مروی را - که در وقف نامه‌ی آن آمده است باید به کسی سپرده شود که اعلم علمای شهر است - به ایشان واگذار می‌کنند. من این‌ها را به خاطر تولید دانش دارم عرض می‌کنم و نه به خاطر تعریف از ایشان در مجلس ختم.

در طول این انقلاب با همه‌ی شایستگی‌های ایشان هیچ کس به اندازه‌ی ایشان مظلوم واقع نشد. شهید بهشتی هم با شهادتشان از مظلومیت در آمدند. من جزو جوان‌های ۱۷، ۱۸ ساله‌ی بعد از انقلاب بودم. آن زمان طوری به ما می‌فهماندند که اصلاً طرف آقای مهدوی نروید چرا که ایشان طرفدار اسلام آمریکایی است. حزب اللهی‌ها این حرف‌ها را می‌زدند! این شخصیت باید شناخته شود.

امام بیهوده نمی‌فرمایند که ما ارادت داشته‌ایم و داریم و خواهیم داشت به ایشان. آماده بودن برای شرایط خاص از ویژگی‌های ایشان بود و کسی را مثل ایشان نمی‌شناسیم. درایت ایشان در فضای سیاسی و در فضای علم و دانش در یک نفر درس این حد قابل جمع نیست. ببینیم که آخوند مردمی و سیاسی بودن یعنی چی؟ باید این‌ها را نوشت و از این‌ها الگو گرفت.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى اَصْحَابِهِ وَسَلِّ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى اَصْحَابِهِ وَسَلِّ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى اَصْحَابِهِ وَسَلِّ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى اَصْحَابِهِ

آهنگ دیگه نه؛ فقط رادیو قرآن

خاطره‌ای از یک اثر عملی...

یه روز تو تاکسی نشسته بودم که راننده آهنگی گذاشته بود. من اول فکر کردم صدای زنه! یعنی خیلی شبیه صدای زن‌ها بود. به راننده آروم گفتم: میشه کمش کنید؟! راننده هم به آرامی گفت: از آهنگ بدت میاد؟ من هم گفتم: خوشم نیامد! بنده خدا گفت این خواننده فلانیه از ارشاد مجوز داره و فلانیه بهمانه! (خیلی چیزای خوب خوب از مقام قرانی گرفته تا...)

تا فهمیدم خواننده مرده یکم خیالم راحت شد تا این که راننده‌ی شریف گفت: باشه به خاطر شما اصلاً خاموشش می‌کنم! من هم خیلی خوشحال شدم. نزدیک یک ماه بعد باز سوار همون تاکسی شدم ولی راننده به صورتش ماسک زده بود من تا آخرای مسیر نشناختمش. بعد از مشخصات داخل ماشین فهمیدم اااا!!!! این همون راننده است! ازش عذر خواهی کردم که نشناختمش. بعد به ضبطش اشاره کرد و گفت: ببین دیگه آهنگ گوش نمی‌دم! از اون روز تا حالا فقط رادیو قرآن گوش می‌دم! گویا فتح الفتوحی کرده بودم... با کلی خوشحالی پیاده شدم...

« امر به معروف کنیم؟! ما که زورمون نمی‌رسه جامعه رو درست کنیم! گناه خیلی زیاد شده...»

« هدف ما از امر به معروف و نهی از منکر، درست کردن همه‌ی جامعه در عرض چند روز که نیست؛ ما وظیفه‌ی شرعی و واجبمون رو انجام می‌دیم. خدا خودش برکت می‌ده به کار...»

چون زورمون نمی‌رسه ولش کنیم؟ چون رفته کما، دستگاه‌های بیمارستانی رو قطع کنیم بمیره؟! چون گوشش گر شده، بزنین چشمش رو هم کور کنیم؟ باید امر به معروف کرد که لااقل وضع از این بدتر نشه.

« مرحوم آیت الله حق شناس (ره): «شما امر به معروف و نهی از منکر بکنید؛ خدا خودش جامعه را درست خواهد کرد.» یعنی خدا فقط می‌خواهد ببینه که ما داریم تلاشمون رو می‌کنیم. خودش کمک می‌کنه.

« در روایت داریم: اگر خداوند یک نفر را به دست ما هدایت کند، از تمام دنیا و هر آن چه در آن است برای ما بهتر است

...بِسْمِ اللَّهِ...
...بِسْمِ اللَّهِ...
...بِسْمِ اللَّهِ...



واجب فراموش شده؛

امر به معروف و نهی از منکر

به یاد شهیدانی که نباید فراموش شوند...

روزنگار هیأت میثاق، با شهدا؛ فتح